

نامه‌های رسیده

«اللّٰه سمیع علیم»

با عرض سلام و خسته نباشید.

آقای دکتر در همین ابتدا از اینکه مصدع اوقات شریف شما می‌شوم پوزش می‌خواهم ولی فکر می‌کنم به اندازه‌ای وقت داشته باشید که درد دل یک دانش آموز را بخوانید.

من دانش‌آموز سال سوم ریاضی فرزندگان هستم، امسال برای شرکت در المپیاد موفق به کسب مجوز از مدیره مرکزمان نشدم فقط به خاطر چند صدم، نمی‌دانم آخر تاکی می‌خواهد این نظام آموزشی غلط در کشور ما باشد. آخر کجای دنیا استعداد را با نمره آنهم صدم آن حساب می‌کنند؟ آخر کجای دنیا می‌گویند ۱۷ با ۱۶/۸۲ فرقی دارد که اگر ۱۷ بگیری لایقی و ۱۶/۸۲ به درد هیچ چیز نمی‌خوری، هر چه اصرار کردم، خواهش کردم فایده‌ای نداشت نه اینکه خواسته باشم شانسی شرکت کنم، نه باور کنید من بین ۲ کلاس هر ۲ سال نمره فیزیکم بالاترین نمره بوده در آینده‌سازان (مسابقه علمی) من فیزیک ۱۰۰ درصد می‌زنم، مسائلی را حل می‌کنم که حتی دبیرمان تعجب می‌کند، بدون کمک از کسی (من بچه بزرگ خانواده‌ام، پدرم لیسانس ادبیات و مادرم فوق دیپلم دارند و هیچکدام تخصصی در این زمینه ندارند) اما به خدا باور کنید هر چه گفتم هیچ فایده‌ای نداشت (نرود میخ آهنی بر سنگ به قول یکی از بچه‌های عصبانی) ایشان (مدیرمان) گفتند:

«من باید تابع مقررات باشم، برای من مسئولیت دارد و ...» آخر مگر من چند صدم بیشتر از آنها می‌خواستم، دادن آن که جرم نیست من مطمئن بودم اگر در المپیاد در سطح شهر شرکت می‌کردم با

یاری خدا حتماً جز نفرات اول شهر بودم، ولی افسوس که دیگر گذشت ...
این مسأله بود تا اینکه در تاریخ ۷۶/۷/۱۷ روز پنج شنبه ما سر کلاس بودیم که خانم مدیر آمدند و گفتند: «بچه‌هایی که شرط المپیاد را دارند، زود بروند بالا، المپیادی‌های سال‌های قبل سمپاد آمده‌اند می‌خواهند چند ساعتی کلاس تشکیل دهند.»

خلاصه هر چه اصرار کردم گفتم خانم مدیر فقط یک ساعت را اجازه بدهید بروم سر کلاس گفتند: «من معذوریت دارم، نمی‌توانم اجازه بدهم و ...» نمی‌دانم با شرکت من یکی، کلاس به هم می‌ریخت یا من فقط آنجا زیادی بودم و چیزی بارم نبود و کلاً خالی، آن زنگ را با هر زحمتی که بود گذراندم تا اینکه تعطیل شدیم ولی از آنجایی که اگر نیت خالصانه باشد خدا کمک می‌کند دبیر فیزیکمان با آنکه آنروز در مدرسه درسی نداشتند ولی به خاطر مسأله شخصی به مدرسه آمدند و وقتی فهمیدند که مشکل من چیست، وساطت مرا پیش خانم مدیر کردند و او بالاخره با کلی منت گفت: «فقط به خاطر شما آقای ...، فقط به خاطر اینکه رویتان را زمین نیندازم، برای من مسئولیت دارد، برای من سنگین است که بدون مجوز کسی را بفرستم و ...» و من توانستم از کلاس بعد از ظهر استفاده کنم.

خدای من چه ساعتی بود، چون با زحمت توانسته بودم در این جمع شرکت کنم تصمیم جدی داشتم که حداکثر استفاده را بکنم. تا آن روز هیچ زنگ ریاضی برای من به این سرعت نگذشته بود و از آنجایی که خدا خواست من یکی از مسائلی را که در کلاس مطرح شد بتوانم حل کنم و بار دیگر به خودم ثابت شد که هیچ چیز کمتر از بقیه ندارم، بعد از این کلاس ۱/۵ ساعته، فقط تقریباً نیم ساعت دیگر وقت داشتیم که آقای ... به کلاس آمدند بچه‌ها درباره نحوه کارشان و غیره سوالاتی می‌پرسیدند تا اینکه ضمن صحبتشان گفتند: «اگر مدرسه راه بیاید می‌تواند شرط معدل را حل کند ما بچه‌هایی در المپیادها داشته‌ایم که بدون شرط معدل صرفاً به خاطر علاقه قلبی فراوان در آزمون شرکت کرده و خوب، مقامهای خوبی را نیز بدست آورده‌اند.»

اما دیگر برای من دیر شده بود، فردا صبح یعنی روز جمعه امتحان المپیاد بود و کارتها صادر شده بودند و من تمامی آمال و آرزوهایم درهم ریخته بود شاید هم اشتباه کرده بودم و نباید زیاد امید می‌بستم اما به هر حال ...

اما در تابستان سال ۷۶ کلاسی تشکیل نشده بود برای آنانکه سال اول شرط معدل نداشته و سال دوم بدست آورده بودند اما مدرسه ما در ۲۰ مهرماه از آن با خبر شد، یعنی ۲ روز بعد از امتحان،

وقتی به دفتر رفته و این مسأله را گفتیم مدیر گفتند: «خودتان باید مراجعه می‌کردید و می‌پرسیدند!» آخر یکی نیست بگوید مگر اداره محل رجوع دانش آموزان است که هر کس که رسید سرش را بیاندازد و برود اداره، مدرسه پل ارتباطی میان اداره و دانش آموزان است، یا اینکه ما علم غیب داشتیم و در آنجا هر روز بودیم که ببینیم چه کسی می‌رود و چه خبر است. خلاصه کلام برای این آزمون حق عده بسیاری از ما ضایع شد.

آقای دکتر ملتمسانه خواهشمندم جواب نامه مرا بدهید، اگر حرف ناحساب می‌زنم مرا قانع کنید و اگر حرف، حساب است چرا هیچ کاری انجام نمی‌گیرد.

از اینکه زیاد نوشتم مرا ببخشید و به من بایستی حق بدهید. زیرا من به خاطر همین مسأله: ۱- از طرف خانواده تحت فشارم، ۲- در مدرسه پیش رقیبانم احساس شکست می‌کنم؛ لذا برای درد دل شما و مجله خوبتان را که بسان سنگ صبور ما هستید انتخاب کردم.

باکمال احترام و تشکر فراوان

سوم ریاضی - فرزنانگان

استعدادهای درخشان: مشابه این نامه را از عزیزان دیگری هم داشته‌ایم. مطالب مطروحه در این نامه از جهات مختلف قابل تأمل است. الف: در هیئت امناء باشگاه دانش پژوهان جوان ضوابط معدل به ثبت رسیده است. ب: سرپرست سازمان جزو همین شورا هستند. ج: سرپرست سازمان با چندین بار تلاش نتوانستند هیئت امناء را قانع سازند که شرط معدل برای دانش آموزان سمپاد به علت سخت‌تر بودن امتحانات لغو و بجای آن افراد فاقد معدل لازم از طریق شورای دبیران معرفی شوند. د: سازمان خود را مقید به رعایت قوانین می‌داند. ه: به مدیران مراکز توصیه شده است اکنون که مصوبه هیئت امناء باشگاه حضور عزیزانمان را در المپیادها محدود کرده است. دبیران از «سخت‌گیری بی‌جا» خودداری نمایند. و: نباید از مدیری که مقررات را رعایت می‌کند گله‌مند بود. ز: خانواده هم نباید دانش‌آموز را برای یک امر عادی، تحت فشار قرار دهند. ح: این عدم حضورها دلیل بر شکست و احساس آن نیست. ط: بهر حال اگر قرار باشد معدل ذکر شده را رعایت نکنند کدام دانش‌آموز را با چه معدلی باید گزینش نمود؟ ی: وبلاخه پیگیری شما قابل تقدیر است.

بنام خدا

سرپرست محترم سازمان - برادر ارجمندم آقای دکتر اژه‌ای

با سلام و عرض تشکر

حاج آقا حدود ساعت ۱۰،۹ دیشب از مدرسه قصد رفتن به خانه را داشتم که یکی از بچه‌ها مصاحبه شما را در روزنامه آورد. و با دیدن جملات بسیار زیبا و سنجیده شما، (که انگار مدت‌ها روی آن کار کرده‌اید!!، واقعاً، جداً ... نمی‌دانم چطوری بگم خلاصه از ته دل کیف کردم و خوشحال شدم و بی‌پولی و مصیبت لوله کشی مدرسه و را فراموش کردم.

حالا خجالت می‌کشم بگم ولی برای خالی شدن خودم اجازه بدهید بگم، گهگاهی، بعضی اوقات، از فرط خستگی زیاد و محاط شدن در گرفتاریها و مشکلات جور واجور، بخصوص بعضی وقتها که دیروقت یا آخر شب می‌رفتم خانه، به ویژه اگر در طی روز به آدم «از خود راضی» و ... بچه‌های مدرسه را به بی‌دینی متهم کرده باشد و به رخ ما کشیده باشد که برای یک مشت از خدا بی‌خبر جون می‌کنیم و ... در یک چنین مواقعی تو ماشین موقع رفتن بعضی اوقات شیطان می‌اومد سراغ من که بابا آقای دکتر که از وضع تو خبر نداره مشکلات تو را که نمی‌دونه و ...

باور کنید حاج آقا دیشب تا دیر وقت با عیالم - که بسیار خانم فداکار و بردباری در برابر وضع کاری من است، الحمدلله - صحبت می‌کردم و خودم را سرزنش که من کجا و دکتر کجا و مطمئن شدم که شما همیشه هزاران فرسنگ جلوتر از ما، مشکلات ریز و درشت ما را می‌بینید و به فکر ما هستید. در هر صورت مؤید و موفق باشید و خدا توفیق خدمتگزاری به این مملکت در رکاب شما بزرگوار را به ما عنایت بفرماید.

مدیر مرکز

استعداد‌های درخشان: این نامه را با همان نگارش خودمانی‌اش به این دلیل آوردیم که اوج عشق و شیفتگی اکثر مدیران مراکز «سمپاد» را به ارزشها و صبوری آنها را در مقابل تهاجمات کلامی و کمبودها بیانگر باشیم. سرپرست سازمان در هنگام استقبال از المپیادهای پیروز ایران اسلامی در فرودگاه مهرآباد، مسائلی از مشکلات سازمان، نگرش افراد به سازمان و شیفتگی و عشق آنانکه به سمپاد کار می‌کنند را شتابان بیان نموده بودند و مدیر خسته از کار برگشته ما به درج قسمتی از همین مصاحبه که درک وضعیت او توسط سرپرست سازمان است - قانع است. خدایا چه زیباست داشتن چنین همکارانی، هرچند برخی از آنانکه با کوچکترین مشکلی در ارتباط با این عزیزان روبرو می‌شوند، چشم می‌بندند و هرچه می‌خواهند می‌گویند یا می‌نویسند بدون آنکه بخواهند باور کنند که خدایی است.

بسمه آنکه چه نیک جهان را به خوبیها آراست

باعرض سلام و خسته نباشید خدمت جناب آقای دکتر اژه‌ای و تمام شیفتگان آینده ایران عزیزمان. و عرض سلام و ارادت حضور تمام کسانی که در مراکز ارومیه عاشقانه خود را وقف شکفتن فرزندان این خطه سبز می‌کنند. بیست و هشتم مهر، اولین سالروز یکی از زیباترین ایثار و فداکاریهای تاریخ استعدادهای درخشان ارومیه را خدمت جنابعالی و آقای قنبری، خانم زرینی و سایر عزیزان مسئول و دلسوز فرزندان ارومیه تبریک می‌گویم.

من «افسانه نجار دلشادی» یکی از هفت ساله‌های فارغ التحصیل فرزندان ارومیه هستم، می‌خواستم گوشه بسیار کوچکی از بزرگواری و تعالی آن عزیزان را برایتان به تصویر بکشم. پیشترها بارها قلم به دست گرفته‌ام تا هر چه در دل دارم بنویسم، اما هر بار احساس کرده‌ام، که هفت سال دیگر می‌باید که فقط از زیباییهای آن بهشت کوچک زمینی تعریف کرد و من هر چه بنویسم آنقدر کم است که در مقابل بزرگی آنها حتی کلمه‌هایم آب می‌شوند. نمی‌دانم از کجا آغاز کنم. از آن کولاک‌کی که شاهد زیباترین خوبیهای عالم بود. و آن پنج فرشته‌ای که نه‌راسیدند از گردنه‌های زمستانی و خطرناک و سختی راه به جان خریدند و تا تبریز آمدند. آمدند تا مرا روی تخت ۴۹ بیمارستان به خودم به گذشته‌ام و به آینده‌ام پیوند بزنند.

گرمای وجودشان و طنین محبتشان چه نیک کولاک زمستان ۷۲ را شرمنده ساخت و در دستهایشان چه نوری آوردند و در رگهایم ریختند آری آنروز با آمدنشان در دستهای سرد و مرده و بی‌روح من آرزویی نو دوباره جان گرفت. بزرگواریشان سر آغازین زیبایی بود برای تلاش و تقلایی دوباره، برای شنیدن زنگ مدرسه، و برای از نو ساختن‌ها، و آنروز آنها مرا برای مبارزه‌ای عظیم برانگیختند. هر چند وقت یکبار طنین تلفن ایستگاه پرستاری ایثار و گذشتشان را بر دنیا فریاد می‌زد. ساعت دو، وقتی خانم زرینی به خانه می‌رسید، ذهن تشنه و منتظر مرا با صدای مهربانش مالا مال از آرزوهای قشنگی می‌ساخت که شاید هیچ کس امید برآورده شدن آنها را نداشت.

روزی که فرسنگها دور از مدرسه، در تنهایی اتاقم آنها را یافتم، برای بازگشتم به مدرسه نذر کردند. و من در میان همه‌ی یک روز بهار به مدرسه بازگشتم و دیران صمیمی و دلسوز آن مقدسخانه آسمانی دستهایم را گرفتند و نگذاشتند قدمی با آرزوهایم فاصله بگیرم. همه جانگران من، پایه‌پای من، با من و همیشه در کنار من بودند. من هر روز بیشتر از پیش روحم با لحظه‌لحظه‌های مدرسه می‌آمیخت. در غم از دست دادن برادرم و تنها شریک لحظه‌های تنهاییم، دستهایم را چه مهربان

می‌فشردند و چه بزرگوارانه همیشه در کنارم بودند و با بی‌نهایت وجودشان تنهایی را برایم به صفر می‌رساندند.

قسم به کعبه‌ای که شاهد راز و نیاز بنده خوب خدا خانم زرینی بود و قسم به لحظه‌های دعای او، قسم به جمله ناتمام از همین آقای قبری و قسم به تمام نیکیهایی که بی‌کرانشان هرگز در کلمه و کلام نمی‌گنجد، من مدیون خوبیهای آنجا و بی‌مدرسه هیچم. بزرگترین مرحمت خدا در زندگی من نعمت پیوستنم به این خانواده بزرگ و آسمانیست.

بیست و هشتم مهر پارسال نذر آنها قبول افتاد و در میان شادی بی‌نهایت همه مراسم قربانی من به خاطرات شاد و جاودانه فرزندان پیوست. آری، پاییز پارسال تمام گل‌های شهرمان برای چنین تعالی و مهری شکفت و دستها مهربانانه گل کرد.

جناب آقای دکتر اژه‌ای، پدر بزرگوار سازمان، خاطره جشن پایان تحصیلی ما، با حضور خوب شما نورانی بود. لحظه‌ای که لوح مرا می‌دادید، آفرین گفتید بر مبارزه‌ای که کردم و مقاومتی که نشان دادم و من آنوقت آنقدر حرف در دل داشتم که نتوانستم انتخاب کنم، در آن لحظه چه بگویم. امروز می‌گویم آن تحسین و آفرین لایق همانهایی است که بارها و بارها گفته‌ام مدیون لحظه‌های خوب زندگی آنهایم. روزی که جوی خون قربانی در سبزی چمنهای اردوگاه برای خود راه می‌گشود، جمله آقای قبری که گفت: «افسانه وقتی ما این قربان را نذر می‌کردیم...» و چه زیبا و عارفانه ناقص ماند. آری و همه می‌دانستند، آنجا ایستادن من با سلامت کامل با پیشانی که به انگشت آغشته به خون قربانی خانم زرینی آراسته شده بود، آرزوی همه آنها بود. آن لحظه‌های زیبای عمرم را که با ارزشترین سرمایه زندگی‌ام است، تقدیم می‌کنم به تمام خوبیهای ارومیه و آقای دکتر اژه‌ای و تمام کسانی که از خانواده خوب این هشت پرتلائیند. و آنرا عاشقانه دوست دارند. همیشه آرزو کرده‌ام کاش لایق این همه کرامت خدا و محبت خوبان باشم. شکر می‌کنم خدای خوبم را، و تشکر می‌کنم از پدر و مادر صبور و فداکارم، مدرسه بزرگوارم و جناب آقای دکتر اسودی پزشک معالجم و تمام عزیزانی که برای لحظه‌های زندگی‌م صمیمانه تلاش کردند.

دوستدار همیشگی سازمان: افسانه نجار دلشادی

فارغ‌التحصیل ۷۶ فرزندان ارومیه

استعدادهای درخشان: این نامه را از آنجا منعکس نمودیم تا مقاومت یکی از فرزندان سمپاد که با

انتقال به خدای بزرگ در حالیکه صرفاً امید و توجه به خدا می‌توانست او را نجات دهد، دوران

شیمی درمانی را پشت سر گذاشت در حالیکه داس مرگ برادر جوانش را در همان ایام ربوده بود و الحمدلله با همه نگرانی‌هایی که مسؤولان مرکز و ما داشتیم، با مقاومت و روحیه قوی بر تهاجم سرطان پیروز شد. شادابی بیشتر او را در پناه حق خواستاریم.

به نام خدا

باسلام حضور شما مسئولین محترم سازمان:

من یکی از دانش آموزان مرکز فرزنانگان آبادان هستم. از زحمات زیادی که شما مسئولین محترم سازمان می‌کشید کمال تشکر را دارم و همچنین از دست اندر کاران و تهیه کنندگان مجله مفید و سودمند استعداد‌های درخشان.

نمی‌خواهم از نبودن امکانات و مشکلات صحبت کنم چون این مشکل دیرینه مرکز ماست که خودتان نیز اطلاع دارید. البته با لطف و مرحمت شما هر سال بهتر از سال قبل می‌شود و این را مدیون شما مسئولین محترم هستیم اما بعضی موارد است که به امکانات ربطی ندارد مثلاً کارسوقهایی که برای مراکز دیگر در طی این چند سال برگزار کردید. چرا برنامه‌های کارسوقها و پی‌گمانها و دوره‌های آشنایی با ریاضی، کامپیوتر، فیزیک، شیمی، زیست را بیشتر برای مراکز اصفهان، تهران، زنجان، یزد و ارومیه و... برگزار می‌کنید. لطفاً برنامه‌هایی نیز برای مرکز ما در نظر بگیرید. البته به خاطر «کارسوق زیست شناسی» که تنها کارسوق در طول این پنج سال بود بسیار متشکریم ولی این را در نظر داشته باشید که کارسوق زیست آبادان و خرمشهر بسیار مختصر و متفاوت با مراکز دیگر بود و شاهد کم لطفی سازمان به مرکز ما بودیم.

چرا سؤالات امتحانات سراسری آسان و تعداد آنها کم است. لطفاً به دبیران مراکز بگویید قبل از امتحانات سراسری این قدر در دل بچه‌ها دلهره ایجاد نکنند چون این امر باعث می‌شود بچه‌ها پاسخ سؤالات را به خوبی پاسخ ندهند. من فکر می‌کنم عده‌ای که می‌گویند سؤالات امتحانات سراسری سخت و مشکل است دانش آموزانی هستند که تحت تأثیر صحبت‌های دبیران و مسئولین مدرسه قرار گرفته‌اند یا خود در درس ضعیف بوده و امتحان در هر صورت که باشد برای آنها مشکل و سخت خواهد بود و سراسری بودن سؤالات بهانه‌ای برای آنهاست. امیدوارم با همکاری شما و مدیر مرکزمان کارسوقهایی در سال تحصیلی ۷۷-۷۶ داشته باشیم.

زینب رجبی - فرزنانگان آبادان

استعداد‌های درخشان: امیداوریم با همت مدیریت مراکز آبادان - خرمشهر و با استفاده از توان فارغ‌التحصیلان خوزستانی «سمپاد» و دیگر فارغ‌التحصیلان، کارسوقهای بیشتری را فوق برنامه برای مراکز خوزستانی بخصوص آبادان - خرمشهر، پیش بینی کنند.

تأکید سازمان بر اینستکه حتی اگر امکان حضور در مرحله نهائی کارسوقها نیست کلیه مراکز در مرحله مقدماتی شرکت داده شوند. در مورد سؤالات امتحانات سراسری سعی خواهد شد به مراکز در مجموع فشار وارد نشود.

بسمه تعالی

در پی درگذشت ناگهانی استاد ارجمند جناب آقای احد اشکریز دبیر زیست شهیدمدنی تبریز بر خود واجب دانستم تا چند سطری را در یاد او برای چاپ در مجله به نگارش درآورم امیدوارم مورد توجه شما بزرگواران قرار گیرد.

محمود فیضی - سال سوم ریاضی

| | |
|---------------------------------|-------------------------------------|
| درانتهای عطش آفتاب می نوشید | کسی که از دل او شعر آب می جوشید |
| کسی که از ورق سرخ گل کتابی داشت | برای پرسش و تردید ما جوابی داشت |
| کسی که با تپش مرگ زندگانی کرد | کسی که، با همه چیز خویش مهربانی کرد |
| به کشف مشرق خورشیدهای دیگر رفت | هزار مرتبه از ابرها فراتر رفت |

آخرین روزهای گرم تابستان را پشت سر نهادم خود را مهیای حضوری دوباره در کلاسهای درس و تجدید خاطرات با دوستان و معلمان می کردیم که خبر واقعه ای تلخ و باورنکردنی دل‌های همگی مان را پر خون کرد. خبر این بود که احد اشکریز دبیر زیست به دیار باقی شتافته است.

ای کاش آنروز که در مدرسه، برادرانه با ما خداحافظی کرد و حلالیت خواست به دورش حلقه می زدیم و به او التماس می کردیم که اگر رفتنت را بازگشتی نیست. هرگز مرو. ولی افسوس که ندانستیم. هر روز و هر بار که با مشکلی گریبانگیرش شدیم، کسی که قلعه هراس را پیش رویمان درهم می شکست او بود، کسی که برای هر دلنگرانی و ناامیدی مان امیدی تازه می بخشید او بود و چه سخت بود جدایی از او، برای ما که از سال اول راهنمایی تا دوّم دبیرستان، شاگردش بودیم و او معلممان بود نه تنها معلم زیست که معلم زیستن.

هر کس که این خبر را می شنید گویی کمرش می شکست، اشک غم چشمان همگی مان را در بر گرفته بود چه شاگرد، چه معلم و چه مدیر و ناظم همه در هجرش چون پروانه سوختیم. چراکه او نه یک معلم که پدری بود برای مرکز تبریز.

بالاخره این شمع پرنور را که چون مهتاب پهنای کلام را روشنایی می‌بخشید و چون آفتاب شکوه سبزشدن را به ما می‌آموخت، روی دستانمان به آغوش خاک سپردیم. در حالیکه مصرعی را که همیشه ورد زبانش بود تکرار می‌کردیم:

بسته به زنجیر منم، دور مشو، دور مشو

استعدادهای درخشان:ضمن همدردی خانواده سمپاد با کلیه عزیزانمان در مراکز تبریز و خانواده محترم همکار از دست رفته، امیدوارم فرزندان ما چون آن عزیز سختکوشی و خداپاوری را فراموش ننمایند.

به نام او که پروردگار جدا بیهاست

یک نامه برای او که جدایی می‌افکند!

روز آخر، ۲۵ اردیبهشت ۷۶ - ۵شنبه چقدر گریه کردیم، چقدر دادزدیم، چقدر به مسئول سازمان در گیلان التماس کردیم، چقدر از مدیر مدرسه خواهش کردیم که شما را به خدا به سازمان نامه بنویسد و بگوید ما را از هم جدا نکنند، ما سه سال با هم بوده‌ایم، در این سه سال همدیگر را فهمیده‌ایم، همدیگر را درک کرده‌ایم، اما افسوس....

گریه و تنها گریه بود که التیام بخش زخم قلبهایمان بود و به آغوش کشیدن همدیگر برای آنانی که سال دیگر با ما نخواهند بود.

اما وقتی نتایج کنکور و کلاس بندیها اعلام شد فهمیدیم که از کلاس ما همه قبول شده‌اند و به یاد آوردیم که بچه‌های کلاس برای هر کدام، انزلی، بی‌بی‌حوریه، یک شمع روشن کرده بودند تا همه قبول شدیم ولی کسی برای اینکه در یک کلاس باشیم شمع روشن نکرده بود! وقتی نتایج اعلام شد.... یک دیوار چقدر راحت بند وحدت ما را پاره کرد. یک دیوار چقدر راحت «اتحاد» را «تجزیه» کرد. آخر این دیوار چگونه توانست یاد روزهای تلخ و شیرین راهنمایی را از مغزهایمان بدور کند؟ چگونه توانست دوستیها را به هم بزند؟

این دیوار را باید شکست. مگر ما و آن کلاس چقدر با هم اختلاف معدل داشتیم؟ نمی‌شد فقط ورودیهای جدید را یکی این کلاس، یکی آن کلاس می‌انداختند؟ لعنت به این دیوار شیطانی!! لعنت به او که چشم دیدن دوستیها را نداشت لعنت به این دیوار شیطانی!!!

شکوفه شفیعی

اول دبیرستان فرزندگان رشت

استعداد‌های درخشان: عزیزان ما از چند شهر آنچنان از به کلاس دیگر رفتن یکی از دوستانشان کلافه شده‌اند که شگفت‌زده شدیم. چهار سال دیگر چه می‌کنید؟ مگر امکان تماس در غیر از ساعات درس در مدرسه ندارید. اما جالب‌تر اینست که اگر شما شمع هم نذر نکرده بودید چون دانش‌آموزان مرکز موفقیت لازم را کسب کرده بودند. همه قبول می‌شدند. تفکیک دانش‌آموزان هم عمدتاً بر اساس امتیاز کنکور ورودی است که سعی می‌شود «وزن علمی» کلاسها رعایت شود. چون قطعی است اگر تفاوت معناداری بین کلاسها باشد یک کلاس افت شدیدی را خواهد داشت و ما نمی‌توانیم وضعیت کلاسها را به احساس عاطفی شما عزیزان که برایمان بسیار زیبا و احساس برانگیز است - گره بزنیم.

بنام خدا

سلام، سلام بر شما و سلام بر تلاش‌هایتان و سلام بر اندیشه‌هایتان.
سلام بر شما و سلامتی از آن شما، که سلام، سلامتی آورد و سلامتی، اعتقاد؛ اعتقاد، شور؛ شور؛ امید؛ امید، عشق؛ عشق، همت؛ و همت، تلاش آورد. پس سلامتی از آن شما و همه خوبان باد که تلاش لازمه ماندن و کار کردن است.
همیشه نقطه شروع حرکت، نقطه اوج حرکت است.
چرا که اگر بالای برای پریدن نباشد، یادآوری آسمان، آسان نیست.
همیشه می‌گفتیم فاصله بزرگ تا کوچک بسیار بلند است و نا تمام، اما آموختیم هر ناتمامی را اتمامی است به زیبایی یک لحظه دیدار، و آموختیم هر بلندی را می‌توان کوتاه ساخت با صمیمیت یک سلام.
همیشه می‌گفتیم مگر آسمان به زمین بیاید که در این دیار دورافتاده (از سازمان) «کاری» آنقدر «سوق» یابد که به مرحله اجرا و نتیجه برسد،
اما آموختیم که اگر هدف خدایی باشد، می‌توان با تلاشی خدایی آسمان را هم به زمین دوخت.
همیشه می‌گفتیم همیشه همه چیز همیشگی است،
اما آموختیم که آن همیشه‌های همیشگی را کنار باید زد و همیشه همه چیز را تازه باید ساخت.
همیشه می‌گفتیم باران همیشه سیراب، از با قطره بودن لذتی نمی‌برد،
اما آموختیم که باران هم می‌تواند تشنه باشد،
و آموختیم فقط انسانهای کوچک نیستند که از با هم بودن چیزی می‌آموزند، که انسانهای بزرگ هم با

آموختن، چیز می‌آموزند.

همیشه می‌گفتیم با هم بودن یک تجربه است که اگر خوب بود باید آن را تکرار کرد و اگر ... اما آموختیم که با انسانهای بزرگ بودن بهترین تجربه‌هاست و تکرار آن شاید زیباترین، یادآوری باشد.

همیشه می‌گفتیم آنهایی که مثل آب زلاند از فلان وسیله و فلان امکان بهره بردند، اما آموختیم که زلالی آب از برهنگی باران است ...

و اینها هر چه بود، نبود. که گوشه‌ای از بودها، بود.

و ما این آموخته‌ها را آموختیم در دو روز با هم بودن،

در دو روزی که اولین کارسوق کامپیوتر در مراکز علامه حلی و فرزنانگان همدان برگزار شد.

و ما این همه را از کسانی داریم که اوائل مرداد ماه ۷۶ با یاد خدا و اراده‌ والا، تلاش خود را برای آغاز خدمتی نو و جدید، شروع کردند. یعنی همان فارغ‌التحصیلان، همان آشناهای دیروز و دوستان امروز، و همچنین مدیران محترم دو مرکز در همدان.

و بالاخره (در بیست و سوم مرداد ۷۶) با آزمون سه سؤالی و پنجاه امتیازی کلنگ بنای اولین کارسوق کامپیوتر را در ذهن دانش‌آموزان سال اول و دوم دبیرستان مراکز علامه حلی و فرزنانگان همدان زدند.

و در روزهای دوازدهم و سیزدهم شهریور ۷۶ تلاش مسئولان و فارغ‌التحصیلان و دانش‌آموزان با حضور گرم و صمیمی همه میهمانان محترم به نتیجه رسید، و افتتاحیه با ذکر خدا آغاز شد و اختتامیه با حمد خدا پایان یافت. همیشه می‌گفتیم کارهای بزرگ سزاوار سپاسهای بزرگ هستند که ما از بیانشان عاجزیم.

اما آموختیم، در همان روزها بود که آموختیم، کلامی بسیار کوچک می‌تواند امتداد نقطه شروعی بسیار بزرگ باشد، هر چند فاصله کوچک تا بزرگ ناگفتنی است.

البته نمی‌توان خاطره آن آموخته‌ها را در چند سطر زنده کرد.

اما شاید چند سطر که به پاس قدردانی نوشته شوند بتوانند یادآور آن یادگارانه‌های عزیز باشند.

پس خسته نباشید و خدا قوت می‌گوییم به دبیر محترم کارسوق، اعضای محترم کمیته اجرایی و سایر فارغ‌التحصیلان و دانش‌آموزان عزیزی که با زحمات فراوانشان کسب تجربه‌ای بزرگ را برابمان

به ارمغان آوردند، و وظیفه ماست به پاس این هدیه بزرگ از آنان سپاسگذاری نماییم. شاید تلاش بعضی از این دوستان در بیش از دو ماه و تلاش بعضی دیگر در یک لحظه خلاصه شود، اما آموختیم، در همان روزها بود که آموختیم، این لحظه‌هایی هستند که ماهها را می‌سازند، که اگر یک لحظه تلاش نبود، شاید هرگز نتیجه دو ماه تلاش را نمی‌دیدیم. هر چند که می‌دانیم لحظه‌ها در بی‌نهایت هم که ضرب شوند حاصل یک روزه را نمی‌دهند! ... همچنین باید تشکر کرد از سخنرانان محترمی که (همگی از فارغ‌التحصیلان سازمان بودند) و دعوت این کارسوق را پذیرفتند و با لطفشان ساعتی مفید و با ارزش و به یادماندنی را برای دانش‌آموزان شرکت‌کننده فراهم ساختند.

باتشکر فراوان

نماینده‌ای از طرف دانش‌آموزان سمپاد - همدان

استعدادهای درخشان: با اینکه گزارش عزیزانمان از مرکز فرزندگان در مورد « کارسوق کامپیوتر » در مراکز سمپاد همدان مربوط به تابستان بود ولی بخاطر ضرورت گسترش این کارسوق‌ها و فاصله داشتن همدان - با وجودیکه از اولین فرزندان سمپاد است - از برنامه‌های گسترده، امیدواریم گزارش‌های بعدی از کارسوق‌های بیشتر حکایت کند و یک کارسوق اینهمه ذوق زدگی نیاورد.

هو الحق

ضمن عرض سلام و خسته نباشید. همه درودها و سپاسهایم نثار تان باد. برای همه چیز. مسابقه‌ای با شکوه، عرفانی، خواهرانه و بسیار عالی. سفری آموزنده و خاطره‌انگیز، هوای فرحبخش، مکانی خوب. هم‌سفران مهربان و با صفا و طرح جالبی که برای اختلاط بچه‌های شهرهای مختلف داده شده بود. دیدار با مسئولین و برخورداری از برخورد خوب هموطنان آذری. اذان‌گفتنهای دسته جمعی، بحث‌های فلسفی و قسمت کردن خاطره‌ها. گردشهای با نشاط. رفتن به مزار شهدا و کلاس خودسازی. و در نهایت برخورداری از سخنان ارزنده آقای اژه‌ای و آقای ناصرزاده و سایر مسؤولین و دریافت جوایزی ارزنده. و بالاخره بجان خریدن آنهمه صفا و عروج و ایثار به تمام معنا

از شما بخاطر همه چیز متشکرم
براستی اکنون بهیچ وجه حاضر به ترک سازمان نیستم بهیچ وجه حاضر نیستم این همدلی پاک را از دست بدهم.
نیشابوری هستم و مانند بچه‌های همه مراکز تازه تأسیس دچار کمبودها و مشکلات و لیک مفتخر به این عضویت
احساس عبودیت و خشوعی که بعد از بازگشت از شهر ارومیه مرا گرفته بود چنان بود که پاک دگرگونم کرد و ممنونم از خدا
و حال برای بار دوم مراتب سپاس مرا بپذیرید.
آخر ساعت اول بود و ما کامپیوتر داشتیم. خانم مدیر گفتند: بچه‌ها به کلاس سوم تجربی بروید.
- چرا؟
- هر کس شرایط شرکت در المپیاد ریاضی را دارد.
- خوب چرا؟
- برندگان المپیاد سال ۷۶، برگزیدگان المپیاد ریاضی اینجا هستند و ... و بالاخره اینکه برای شما کارسوق برگزار می‌شود ۴ ساعت صبح و ۲ ساعت بعد از ظهر.
فریادی از هیجان و اشتیاق کشیدیم.
به کلاس رفتیم و آمدند چقدر با معلومات و چقدر متواضع و جو علمی خوبی بر کلاس حاکم بود.
هر حرفی، هر سخنی، هر مطلبی را به گوش جان می‌خریدیم.
قلمها لحظه‌ای از کار نمی‌افتادند و مدرسینمان آقایان بهرامگیری، بیاتی و صادقی هر سؤال ما را در کمال فروتنی پاسخ می‌گفتند. و ما قلباً متشکریم. برای همه چیز و مهمتر از همه برای این انگیزه سازنده‌ای که در ما ایجاد شد و خواهان آنیم که در رشته‌های دیگر نظیر کامپیوتر، شیمی و علی‌الخصوص فیزیک هم ما را یاری کنید و برایمان کارسوق بگذارید.
و شاید خوشحال شوید اگر بدانید سال قبل در اردیبهشت ماه ۷۶ (منظورم سال تحصیلی قبل است) یک سمینار مقدماتی زیست‌شناسی در مرکز ما برگزار شد که استقبال خوبی هم کردند و خوشحالتراگر بدانید که میدانیم قدر همه زحماتتان را و با پشتکار به آینده‌ای خوب امیدواریم.
نجیه جعفری، فرزندگان نیشابور

استعدادهای درخشان: ما نیز از اینکه عزیزانمان در مرحله نهایی مسابقات سراسری حفظ و قرائت قرآن کریم در ارومیه خاطره‌های خوبی را با خود به شهر خویش برده‌اند و از اینکه فارغ‌التحصیلان متعهد و خوب سمپاد، شهرهای تازه به سمپاد پیوسته را از نظر دور نمی‌دارند متشکریم. و امیدواریم در کنار کلاسهای خاص، کلاسهای فراگیر در مراکز جهت عزیزانمان - بخصوص در نیشابور که با امکانات محدودی سمپاد را تحمل می‌کنند - تشکیل گردد.

به نام آنکه هستی نام از او یافت

با عرض سلام و آرزوی سرفرازی و کامیابی شما مسئول محترم (جناب آقای دکتر اژه‌ای) اولین برنامه کارسوقی که در مرکز اردبیل و از تاریخ ۷۶/۸/۱ برگزار شد مدت آن دو روز بود و بسیار مؤثر و با ارزش.

من از طرف تمام دانش‌آموزان این مرکز از شما و همه برادران و خواهر گرامیمان نهایت تشکر و قدردانی را کرده و از خداوند منان آرزوی توفیق همه عزیزان و دست‌اندرکاران را دارم و همچنین خوشحالم از اینکه ما را در این نقطه از سازمان پر تلاش استعداد‌های درخشان فراموش نکردید و به یادمان بودید.

امیدوارم این برنامه فقط به یک بار خلاصه نشود چراکه با اینکه با هر روز (در طول مدت اجرای برنامه) حدود ده ساعت در مدرسه ماندیم ولی باز هم با توجه به شور و شوقی که این عزیزان در جلسات برگزار شده ایجاد کردند ما نه تنها احساس خستگی نکردیم بلکه علاقه‌ای نیز به پایان این برنامه نداشتیم. قصد من از ذکر این مطالب سپاسگزاری از شما مسئول زحمتکش سازمان و هیئت علمی خصوصاً آقایان: برزگر، مسگرزاده و آشوری که تشریف آورده بودند است و بس و در آخر امیدوارم در ماههای آتی مجدداً از وجود ارزشمند آنان که با ایجاد روحیه و نشاط و آگاه ساختن ما فرزندان سازمان، باعث شدند تا آگاهی بیشتری نسبت به این سازمان داشته باشیم و همچنین نسبت به درسهایمان جدی‌تر و مسئولیت‌پذیرتر باشیم، بهره‌مند شویم.

با تشکرات وافر: یلدا توکلی

دانش‌آموز سال سوم راهنمایی - مرکز فرزندان اردبیل

«بنام آنکه هستی نام از او یافت»

سرپرست محترم سازمان و مدیر مسئول مجله استعداد‌های درخشان

با سلام و آرزوی توفیق جنابعالی و همکارانتان در مجله، که محل مناسبی برای بیان نظرها و اخبار و انتقادات و ... فراهم آورده‌اید، در رابطه با دو مطلب که به احتمال زیاد از مرکز فرزنانگان ارومیه ارسال شده لازم دیدم مطالبی را بعرض برسانم. در شماره ۲۱ (ص ۷۶) در بخش پرسشهای شما سؤالی از دانش‌آموزی متخلف! چاپ شده که معتقد است با دو مورد تخلف برخورد یکسان صورت نگرفته. چون جواب ذیل همان نامه حاکی از دستور بررسی این مسأله است لاجرم اینجانب منتظر این امر بودم ولی چون تاکنون اقدامی به عمل نیامده با ارسال مدارک موجود قضاوت را به خود جنابعالی واگذار می‌نمایم هر چند بالاتر از آن بنده همیشه و در هر حال خداوند سبحان را شاهد و ناظر اعمالم میدانم و شکر خدا و به تصدیق همه افرادی که مرا می‌شناسند، همیشه به دانش‌آموزانی که از طبقات زحمتکش هستند احترام بیشتری قائم و توجه ویژه به آنها را جزو وظایف الهی خود می‌دانم.

در شماره ۲۲ مجله دو نامه از یک گروه! (در صفحات ۲۰۷ و ۲۳۴) چاپ شده که در یکی از برگزاری کارسوق و استقبال شورانگیز و در دیگری از بازی با اعصاب دانش‌آموزان بحث شده است در حقیقت هر دو درست است! کارسوق طبق معمول با نهایت همکاری ما شروع شد و دو روز طبق برنامه پیش رفت ولی بدلیل سوء تفاهم‌هایی که میان دو گروه شاخه دانشجویی، یعنی گروه مهمان که زحمت کشیده و برای اجرای کارسوق از مشهد مقدس تشریف آورده بودند و شاخه دانشجویی زحمتکش و بومی پیش آمده بود از طرف اینجانب فقط بخاطر مصلحت مرکز و سازمان و رفع سوء تفاهم و جلوگیری از درگیری شدید بین دو گروه، با اطلاع سرپرست محترم دفتر ارومیه کارسوق در روز سوم تعطیل شد و عزیزان فرزانه کلاس چهارم که از همه مطالب مطلع نبودند بالطبع ناراحت شدند. لذا از مجله محترم درخواست دارم پس از بررسی کامل و روشن شدن مطلب مبهم اقدام به چاپ بنمایند تا ذهن عزیزانمان با باورهای عجولانه و غیرمنطقی مغشوش نشود.

با دعای خیر و آرزوی سلامتی مجدد برای شما و همه دست‌اندرکاران زحمتکش مجله خوب استعداد‌های درخشان.

مدیر دبیرستان فرزنانگان ارومیه

طاهره زرینی - ۷۶/۸/۱۸

استعداد‌های درخشان: در شماره ۲۲ مجله هر دو سوی سکه مطرح شده بود و در این شماره دیدگاه همکارمان در فرزنانگان به استناد این مکتوب، مطلب انتقادی درست بوده است. بهرحال عزیزان زحمتکش ما در مدارس بایستی خیلی راحت مطلب را با دانش‌آموزان مطرح کنند.

دانش آموز رشد یافته معمولاً قانع می‌شود.

نامه‌ها و نوشته‌های شما عزیزان دریافت شد، به برخی از سؤالات طرح شده در نامه‌های شما که جنبه عام داشت، در بخش «پرسش‌های شما» پاسخ گفته‌ایم و چنانچه پیگیری لازم داشته است، به مدیریت‌های ذیربط ارجاع داده‌ایم.

□ آبادان: دانش‌آموز مرکز فرزنانگان / ق.ح. پدر دانش‌آموز □ ابهر: ملیحه نظری □ اراک: عبداللهی □ اردبیل: مرکز فرزنانگان، لادن تیمورزاده، دوم راهنمایی / دانش‌آموز مرکز □ ارومیه: دانش‌آموز مرکز فرزنانگان، عده‌ای از فارغ‌التحصیلان مرکز □ اصفهان: الف.ت. و دو تن از دانش‌آموزان مرکز فرزنانگان امین □ اهواز: احسان اکبری مرکز شهید بهشتی / محمد فضلعلی؛ علی احسانی / مریم باقریان، امینه شافعی و لیلا الله پناه از مرکز فرزنانگان □ بابل: دانش‌آموز سال سوم دبیرستان فرزنانگان □ بجنورد: مرکز شهید بهشتی، مهدی ک. □ بندرانزلی: فریدون ایرج بخت

□ بیرجند: داود دادرسی / جمعی از دانش‌آموزان مرکز شهید بهشتی، □ تبریز: ولی دانش‌آموز مرکز شهید مدنی / امیر اشرفی زاده، سال دوم دبیرستان □ تهران: معصومه عظمائیان، ربکا عرفانی، سهیلا قربانی □ خرم‌آباد: مرکز فرزنانگان سحر باقری طولابی، سمیه صیدی، مهرآنوش نوری □ دزفول: مرکز شیخ انصاری؛ حسین بنی‌نجار، مرکز فرزنانگان نفیسه مقیمی □ زاهدان: ولی دانش‌آموز مرکز شهید بهشتی / محمدرضا رئوفی □ سبزوار: مرکز فرزنانگان، دانش‌آموز رشته ریاضی / شهرزاد دداش سوز □ سنندج: مرکز فرزنانگان، ر.ف. □ شاهرود: مرکز فرزنانگان، یکی از دانش‌آموزان گله‌مند / ولی دانش‌آموز از مرکز شهید بهشتی □ شهرری: مرکز شهید بهشتی، چند تن از دانش‌آموزان سال چهارم □ شهرکرد: آرمین نجات □ شیراز: مرکز فرزنانگان، س.ک. / طاهر اسلامی / فعلا نام محفوظ / دانش‌آموز سوم راهنمایی □ فردوس: مهدی توکلی □ قائمشهر: مرکز فرزنانگان، م.ر. □ قم: مرکز فرزنانگان، طاهره و طیبه مرتضایی تویسرکانی / زهرا شریعی □ کرمان: علی گنجوی، شفا / دانش‌آموزان مرکز فرزنانگان □ کرمانشاه: س.م.س. / سارا عبیوضی / حشمت نظری و لاشجردی از مرکز شهید بهشتی □ لار: رحمت رنجبر لاری □ لنگرود: نسرتن مـجبوی □ مشهد: مرکز فرزنانگان، میترا حسن‌زاده / سارا شهریاری / حسن جاویدی □ نیشابور: مرکز فرزنانگان، پ.ا. / ن.م. / ن.ک. / امضاء محفوظ / محمد آبادی، امیر رحمانی □ همدان: مرکز علامه حلی، ع.م. / روزبه ملکی □ یزد: جمعی از دانش‌آموزان مرکز فرزنانگان.